

نظری گذرا به نحو



عربی و فارسی

فریدون سپهری

سرگروه عربی استان کرمانشاه

زمینه انواع جمله و ویژگیهای آن در صفحات آینده بحث خواهد شد.
فعل - فعل در زبان عربی به ماضی و مضارع و امر تقسیم می‌شود:
مانند:

«یا هذا علیک بتدبیر دینک کما دبرت دنیاک» - «أوصیکم أن
تُحبوا ما أحبَّ الله» - «تُب عَلینا انک أنت التواب الرحیم» (قرآن کریم)
که «دبرت - أحب» فعل ماضی و «أوصی» فعل مضارع و «تب» فعل امر
است.

در فارسی، فعل به ماضی، مضارع، امر و مستقبل تقسیم می‌شود.
مثال ماضی مطلق:
دریغ و درد که تا این زمان ندانستم

که کیمیای سعادت رفیق بود، رفیق
(حافظ)

مثال ماضی نقلی:

روحهایی کز قفسها رسته اند

انبیای ملت شایسته اند

(مولوی)

مثال ماضی بعید:

گفته بودم چو بیایی غم دل با تو بگویم

چه بگویم که غم از دل برود چون تو بیایی

(سعدی)

مثال ماضی التزامی:

امشب صدای تیشه از بیستون نیامد

گویا به خواب شیرین فرهاد رفته باشد

(منسوب به حزین لاهیجی)

مثال ماضی استمراری:

«یکی از متعبدان در بیشه زندگانی کردی و برگ درختان خوردی

(گلستان سعدی)

مثال ماضی مستمر (در جریان):

داشتم می‌رفتم که حسین آمد

اگر جمله یک یا چند کلمه باشد که مقصودی را بیان کند، «نحو» از
روابط کلمات و دگرگونی‌هایی که در داخل جمله عارض حرکت آخر
کلمه می‌گردد، سخن می‌گوید.

این حالت کلمه را در جمله در زبان عربی «ترکیب» و در زبان
فارسی «نقش و حالت» نامند.

اقسام جمله: جمله در زبان عربی دو نوع است، فعلیه و اسمیه. اگر
جمله با فعل آغاز شود، جمله را فعلیه نامند و اگر با اسم شروع شود،
جمله را غالباً اسمیه گویند. مانند: جمله فعلیه - «أفْلَحَ مِنْ تَرْکِی».
جمله اسمیه - «محمّد رسول الله والذین معه أشدّاء علی الکفار
رحماء بینهم».

در زبان فارسی نیز جمله به فعلیه و اسمیه (اسنادی) تقسیم می‌شود.
جمله فعلیه: جمله ایست که فعل آن بالقوه بر انجام دادن کاری و
عملی دلالت کند.

مانند:

هوشمندی از خم او می‌نخورد

هر که خورد اندر همین میخانه مرد

(اقبال لاهوری)

طی مکان بیین و زمان در سلوک شعر

کاین طفل یکشبه ره یکساله می‌رود

(حافظ)

جمله اسمیه: جمله ایست که فعل آن وسیله اسناد و نسبت صفت یا
حالتی به کسی یا چیزی است مانند:

این، روا باشد که من در بند سخت (باشم) محذوف

که شما بر سبزه گاهی بر درخت (باشی) محذوف (مولوی)

«راه مخوف است و رفیقان ناموافق و رحلت نزدیک و هنگام

حرکت نامعلوم» (است) محذوف است.

«این، من، شما، راه، رفیقان، رحلت و هنگام» مسندالیه و «روا،

دریغ سخت، بر سبزه، بر درخت، مخوف، ناموافق، نزدیک و نامعلوم»

مسند می‌باشند، و افعال ربطی که مسند را به مسند الیه ربط می‌دهند

عبارتند از «است، بود، شد، گشت، گردید، شود، گردد و بود». در

مثال مضارع اخباری:

بوی بهبود ز اوضاع جهان می شنوم

شادی آورد گل و باد صبا شاد آمد
(حافظ)

مثال مضارع التزامی:

اگر گویم بصد عمر آنچه دیدم

سر مویی نباید زان بگفتار
(عطار نیشابوری)

مثال مضارع مستمر (در جریان):

چه می کنی؟ دارم می نویسم.

مثال امر:

درویشی به مناجات در، می گفت: یارب بریدان رحمت کن (گلستان)
رُو ملک دو عالم به می یک شبّه بفروش

گوزهد چهل ساله به هیات بر آید
(سعدی)

مثال مستقبل:

نفاق و زرق نبخشد صفای دل حافظ

طریق رندی و عشق اختیار خواهم کرد
(حافظ)

در زبان عربی با آوردن (س) و (سوف) بر سر فعل مضارع، فعل
مستقبل ساخته می شود: «کلا سوف تعلمون ثم کلا سوف تعلمون»

(قرآن کریم)

لازم است که در ترجمه افعال عربی به فارسی به نکات زیر توجه
شود:

۱ - اگر کان بر سر فعل مضارع در آید (گرچه فاصله نیز داشته
باشد) ماضی استمراری ساخته می شود:

کان الرجال ینکون - کنت أنظرُ بدهشة الی یعقوبَ
(مردان گریه می کردند - با تعجب به یعقوب می نگریستم).

۲ - کان + قد + ماضی، معنای ماضی بعید فارسی را دارد:
کنا قد تعلمنا الدرس (درس را یاد گرفته بودیم) و بدون به کار بردن
(قد) نیز ساخته می شود.

۳ - لازم امر غائب در آغاز مضارع مجزوم حکم قید تأکید فارسی
را دارد. مانند: «لینفق ذوسعة من سعة» «باید دارا از دارایش ببخشد»
آوردن «باید» در ترجمه به منظور تأکید و جلوگیری از شبهه مضارع
التزامی است.

۴ - ماضی منفی عربی با آوردن حروف جازمه «لم» و «لما» بر سر
فعل مضارع و به کار بردن «ما» در آغاز فعل ماضی، ساخته می شود:

«لم یلد و لم یولد» (کسی) را به دنیا نیاورد و (از کسی) زاده نشد
(لما یدخل الایمان فی قلوبکم) هنوز ایمان در دلهایتان داخل نشده است
که حرف «لم» برای نفی مطلق و حرف «لما» برای نفی مقید است و اثر
آن تا زمان حال بیشتر نیست بنابراین «لما» فعل «یدخل» را به ماضی
نقلی منفی تبدیل کرده است.

در فارسی، اگر «نه» بر سر ماضی مطلق مثبت در آید، ماضی منفی
ساخته می شود.

ندیدم خوشتر از شعر تو حافظ!

به قرآنی که اندر سینه داری.
(حافظ)

و نسبت به سایر انواع ماضی نیز چنین است

هنگام وداع تو زبس گریه که کردم

دور از رخ تو، چشم مرا نور نماندست

استعمال (ما)، در عربی حکم حرف نفی (نه) فارسی را دارد:

«و ما قتلوه و ما صلبوه و لکن شبه لهم»

او را (عیسی ع) نکشتند و دار نزدند ولی برایشان تصور گردید.

(قرآن کریم) بنابراین آوردن مضارع مجزوم با (لما) معادل ماضی نقلی
منفی است.

۵ - مضارع مجزوم با (لا) ی نهی معادل نهی زبان فارسی است:
«ولا تقولوا لمن ألقى إليکم السلام لست مؤمناً» به کسانی که به شما

سلام می دهند نگوید مؤمن نیستید. (قرآن کریم)

در فارسی:

کنون که چشمه قند است لعل نوشینت

سخن بگوی و زطوطی شکر دریغ مدار (حافظ)

علامت نهی در زبان فارسی (ن) یا (م) است که به بن مضارع افزوده
می شود.

۶ - مضارع همراه با (لا) ی نفی، معادل مضارع منفی زبان فارسی
است و ظاهر صیغه تغییر نمی کند «تلك الدارُ الآخرةُ نجعلها للذین
لا یریدون علواً فی الارض ولا فساداً»

(آن خانه آخرت را برای کسانی قرار می دهیم که در زمین تفوق و
سرکشی و فساد را نمی خواهند) (قرآن کریم)

نگویمت جوزبان آوران رنگ آمیز

که ابر مشک فشانی و بحر گوهر زای
(سعدی)

۷ - هرگاه فعل شرط و جواب شرط (یکی یا هر دو) ماضی باشند
معنای مضارع دارند.

مانند: «إن صبرتَ ظفرتَ» اگر شکبیا شوی پیروز می گردی

در فارسی نیز ماضی در معنای مضارع آمده است:

هر که داد او حسن خود را در مزاد

صد قضای بد سوی او رونهاد (رو نهاد در معنی رونهد) (مولوی)

۸ - مضارع خالی از ادوات جازمه و حروف ناصبه، همان مضارع
اخباری زبان فارسی است.

«وأسوأ الناس تدبیراً لعاقبة من أنفق العمرَ فیما لیس ینفعه»

(بدترین مردم از نظر دوراندیشی نکردن کسی است که عمرش را در
چیزی که او را سودی نمی بخشد، صرف کند) (ینفع) مضارع مرفوع
مثبت است.

در فارسی:

باصبا افتان و خیزان می‌روم تا کوی دوست

وز رفیقان ره استمداد همت می‌کنم (می‌روم - استمداد می‌کنم)

(حافظ)

۹ - اگر (آن) در آغاز فعل مضارع درآید آن را از نظر معنی به مضارع التزامی فارسی تبدیل می‌کند: «وَأَمْرٌ لَّانْ أَكُونَ أَوْلَى الْمَسْلَمِينَ» (و مأمور شدم که اولین مسلمان باشم) و «كَيْ لِكَيْ (بالام) نیز چنین است.

«لِكَيْ لَأَتَأَسَّوْا عَلَيَّ مَا فَاتَكُمْ وَ لَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ». (قرآن کریم)

(تا بر آنچه که از دست شما رفت اندوه نخورید و به آنچه که به شما داده است شادمان نشوید. (قرآن کریم)

نه پای آنکه از کره خاک بگلرم

نه دست آنکه پرده افلاک بردم

(عطار نیشابوری)

در فارسی:

آشنایان ره عشق گرم خون بخورند

ناکسم گر به شکایت بر بیگانه روم

(حافظ)

(بگذرم - بردرم - بخورند - روم) مضارع التزامی هستند.

۱۰ - مضارع منصوب به (لن) مفید نفی مستقبل است و گروهی لن را مفید نفی ابدی می‌دانند.

«قَالُوا لَنْ يَدْخُلَ الْجَنَّةَ إِلَّا مَنْ كَانَ هُودًا أَوْ نَصَارِيًّا»

(گفتند «هرگز» وارد بهشت نمی‌شوند مگر کسانی که یهودی یا نصرانی باشند) (قرآن کریم) در این صورت حکم قید نفی فارسی را

دارد.

در فارسی:

هرگز حسد نبردم بر منصبی و مالی

الا بر آنکه دارد با دلبری و صالی

(سعدی)

۱۱ - هنگام ترجمه به فارسی، فعل شرط به مضارع التزامی و

جواب شرط به مضارع اخباری برگردانده می‌شود: «اینما تکنوا

يُدْرِكُكُمُ الْمَوْتُ» (هر جا باشید مرگ شما را در می‌یابد) (قرآن کریم)

در فارسی:

اگر این درنده خویی ز طبیعتت بمیرد

همه عمر زنده باشی به روان آدمیت

ممکن است جواب شرط جمله باشد:

«وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ»

(و هر کس بر خدا توکل کند (خدا) او را کفایت می‌کند) (قرآن کریم)

و اکنون به بررسی مقایسه‌ای کوتاهی از کاربرد (فاعل) و (مفعول)

در هر دو زبان می‌پردازیم و به خصوصیات دیگر فعل از قبیل معلوم و

مجهول ... در این بحث اشاره می‌کنیم:

فاعل - اسم مرفوعی است که پس از فعل تامی یا شبه آن (مصدر،

اسم فاعل، اسم تفضیل، صفت مشبیه، صیغه مبالغه و اسم الفعل) ذکر

می‌شود و بر کسی یا چیزی دلالت می‌کند که آن فعل را بدو نسبت

می‌دهند: «يُرِيدُ اللَّهُ بِكُمُ الْيُسْرَ وَلَا يُرِيدُ بِكُمُ الْعُسْرَ» (قرآن کریم)

(خداوند راحتی شما را اراده می‌نماید و سختی شما را اراده

نمی‌فرماید)

هجا دَعَبِلُ الْمُعْتَصِمِ الْعَبَّاسِي (دعبل معتصم عباسی را هجو کرد)

فاراد المعتصم قتله

(بس معتصم کشتنش را اراده کرد) در این دو جمله کلمات الله،

دعبل، المعتصم فاعل و مرفوعند.

گاهی با اضافه کردن مصدر به فاعل خود یا به وسیله ذکر حروف

زائد (من) یا (ب) یا (ل) در آغاز آن، فاعل مجرور لفظی و مرفوع محلی

است.

«وَأُولَئِكَ دَفَعُ اللَّهُ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَفَسَدَتِ الْأَرْضُ»

(و اگر خدا برخی مردم را در برابر گروهی دیگر بر نمی‌انگیخت فساد

زمین را فرا می‌گرفت.) (قرآن کریم)

«و كَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا» (و گواهی خدا کافی است.) (قرآن کریم)

که در هر دو آیه، فاعل مرفوع محلی است.

انواع فاعل:

فاعل بر سه قسم است: ۱ - صریح ۲ - ضمیر ۳ - مؤول

۱ - صریح آن است که فاعل اسم ظاهر باشد مانند: «وجاء السحرة

فرعون» (و ساحران پیش فرعون آمدند) (قرآن کریم) السحرة اسم ظاهر و

فاعل و مرفوع است.

در فارسی مانند:

دی بنواخت یار من بنده غم رسیده را

داد ز خویش چاشنی جان ستم چشیده را

(دیوان شمس مولانا)

«هرگ جوان در جوانیتان پند داد سودمند نبود» (مقامات حمیدی)

۲ - ضمیر آن است که فاعل آن ضمیر بارز یا مستتر (پوشیده)

باشد.

ضمیر بارز مانند: «وَوَاعَدُ نَامُوسَىٰ أَرْبَعِينَ لَيْلَةً» (و چهل شب به

موسی وعده دادیم) (قرآن کریم) (نا) ضمیر بارز و مرفوع محلی است.

ضمناً در جمله (فاطمة ذهب هي) می‌تواند فاعل ضمیر بارز باشد.

در فارسی مانند:

من بسر منزل عنقانه به خود بردم راه

قطع این مرحله با مرغ سلیمان کردم

(حافظ)

من ضمیر منفصل و فاعل است.

سخن تازه زدم کس به سخن و آن رسید

جلوه خون گشت و نگاهی به تماشا رسید

(اقبال لاهوری)

(م) ضمیر متصل و فاعل است.

ضمیر مستتر مانند: «إذْهَبْ إِلَىٰ فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَىٰ»

(به سوی فرعون برو که سرکشی کرده است) (قرآن کریم) که فاعل

اذهَبْ ضَمِيرِ مُسْتَتِرِ (انت) است، و در فعل طفی فاعل آن هو ضمیر مستتر و مرفوع محلی است.

در فارسی مانند:

بیبا! که مثل خلیل این طلسم در شکتم

که جز تو هر چه درین دیر دیده‌ام صنم است.

(اقبال لاهوری)

فاعل فعل (بیبا) ضمیر مستتر (پوشیده) تو است.

توجه:

در زبان عربی اگر پس از اسماء اشاره، اسمی خواه جامد یا مشتق بیاید، نقش اصلی از آن اسم اشاره است و اعراب اسم دیگر تبعی است. مانند:

(كَتَبَ هَذَا الرَّجُلُ رِسَالَةً إِلَى الْجَامِعَةِ) این مرد نامه‌ای را به دانشگاه

نوشت.

که هذا فاعل و محلاً مرفوع و الرَّجُلُ عطف بیان و مرفوع به تبعیت

است.

در فارسی:

۱ - در صفت‌های پیشین (این، آن، همین، همان، چه، چگونه، کدام، چند، همه، هر، فلان و برخی و عددهای اصلی، ترتیبی، کسری، توزیعی مانند: دو، پنج، دومین، چهار، یک و صفت تعجبی: چه، عجب...) همراه با موصوف، نقش فاعلی یا هر نقش دیگری از آن موصوف است، مانند:

این مُلک چها دید و چه کردند به این خلق

آن فتنه که چشم بشر این فتنه میناد

هر راهرو که ره به حریم درش نبرد

مسکین برید وادی و ره در حرم نداشت

حافظ

که با وجود صفت اشاره «این» و صفت مبهم (هر) مُلک و راهرو فاعل هستند.

۲ - صفت‌های جانشین اسم و ضمائر مبهم مانند اسم و ضمیر شخصی نقش پذیرند.

مانند: «و چون همه بازگشتند و برفتند، خواجه، بوسهل را بسیار ملامت کرد» (تاریخ بیهقی)

«و منهبیان سوی یحیی می‌نیشتند. او فرصتی نگاه داشتی تا چیزی از آن به گوش رشید رسانیدی» (تاریخ بیهقی).

هوشمندی از خم او می نخورد

هر که خورد اندر همین میخانه مرد

(اقبال لاهوری)

و آن دگر پخت همچنان هوسی

وین عمارت به سر نبرد کسی

(سعدی)

«همه، هر که، آن دگر و کسی» ضمائر مبهم و منهبیان و هوشمندی

صفت‌های جانشین اسم هستند. در عربی نیز صفت جانشین اسم نقش می‌پذیرد مانند: «لَا يَخَافُ الْمُؤْمِنُ مِنَ الْمَوْتِ» که اصل آن (الرجل المؤمن) بوده و موصوف آن حذف گردیده است.

۳ - مؤول: آن است که فاعل مورد نظر نه اسم ظاهر است و نه

ضمیر بلکه فعلی ذکر می‌شود که تأویل به مصدر می‌گردد و مصدر آن

فاعل فعل نخستین می‌شود مانند:

«أَلَمْ يَأْنِ لِلَّذِينَ آمَنُوا أَنْ تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ» (آیا وقت آن نرسیده است که

دل‌های گروندگان به یاد خدا خاشع گردد). (قرآن کریم) که (آن) فعل

(تخشع) را به مصدر (خشوع) تبدیل می‌کند که فاعل یأْن است.

در فارسی مصدر تأویل شده می‌تواند (مسند الیه) باشد مانند: (معلوم

شد قرآن هدایت کننده است) که جمله به صورت زیر تغییر می‌یابد:

(هدایت کننده بودن قرآن معلوم شد) که هدایت کننده بودن مسند الیه،

معلوم، مسند و شد فعل ربطی است.

مفعول به - کلمه‌ای است که کار بر آن واقع شود. مثال: «هو الذی

أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَى» (او کسی است که پیامبرش را به هدایت روانه

فرمود). رسول مفعول به و منصوب است.

مفعول دو نوع است: ۱ - صریح ۲ - غیر صریح

۱ - صریح مانند: «لَقَدْ أَخَذْنَا مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَ أَرْسَلْنَا إِلَيْهِم

رُسُلًا

(بدرستی از بنی اسرائیل پیمان گرفتیم و پیامبرانی را بسویشان روانه

کردیم) (قرآن کریم)

«إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ بِالْحَقِّ بَشِيرًا وَ نَذِيرًا» (قرآن کریم)

(بدرستی ما تو را به حق فرستادیم که مژده دهنده و بیم دهنده باشی).

ميثاق و رسلاً (اسم) مفعول و منصوب و ك (ضمیر) مفعول و محلاً

منصوب است.

در فارسی مانند:

جسم مرا خاک کنی، خاک مرا پاک کنی

باز مرا نقش کنی، ماه عذاری صنما!

(دبران شمس مولانا)

باغبان زور کلام آزمود

مصرعی کارید و شمشیری درود

(اقبال لاهوری)

ای بسا شاعر که بعد از مرگ زاد

چشم خود بریست و چشم ما گشاد

(اقبال لاهوری)

خواب و خورت زمرتبه خویش دور کرد

آنکه رسی به خویش که بی خواب و خورشوی

(حافظ)

(جسم، خاک، زور، مصرعی، شمشیری و چشم) اسم و (من در

مرا) و (ت در خورت) ضمیر و مفعول هستند.

۲ - غیر صریح: که به وسیله حرف جر مفعول می‌شود مانند: ذَهَبَتْ

به (او را بردم) که ضمیر (ه) از نظر ظاهر مجرور به حرف جر و از جهت

معنی، مفعول است.

اکنون در زبان فارسی این نوع مفعول وجود ندارد و در دستور سنتی به اسمی که پس از حروف اضافه قرار گیرد مفعول غیر صریح یا باواسطه و امروزه به آن متمم گویند. مانند:
خوشا نماز و نیاز کسی که از سر درد

به آب دیده و خون جگر طهارت کرد

(حافظ)

زمشکلات طریقت عنان متاب ای دل

که مرد راه نیندیشد از نشیب و فراز

(حافظ)

(سر، آب، خون، مشکلات، نشیب و فراز) متمم هستند. ضمناً خون و فراز معطوف می‌باشند. گاهی حرف جر را از اول اسم برمی‌دارند و آن را منصوب می‌کنند و چنین اسمی را منصوب به نزع خافض گویند مانند: «اوختر موسی قومه سبعین رجلاً لمیقانتا» (قرآن کریم) (و موسی هفتاد مرد را برای وعده‌گاه ما برگزید) که قومه اصل آن من قومه است که به علت حذف حرف جر منصوب شده است.

در زبان فارسی نیز گاهی حرف اضافه حذف می‌شود مانند:

بیان شوق چه حاجت که سوز آتش دل

توان شناخت زسوزی که در سخن باشد

(حافظ)

یعنی به بیان شوق چه حاجت ... برای تشخیص مفعول به باید به نکات زیر توجه کرد:

۱- در آیه مبارکه «وَضَرَبَ لَنَا مَثَلًا وَ نَسِيَ خَلْقَهُ» (و برای ما مثلی زد و خلقتش را فراموش کرد) مثلاً و خلق هر دو مفعول و منصوب هستند. در حالی که در زبان فارسی (مثل زد) فعل مرکب است و مثل نمی‌تواند مفعول باشد و صلاحیت زدن را ندارد. چنانکه غذا خورد فعل مرکب نیست و غذا خوردنی است در حالی که طلب کردم فعل مرکب است و طلب، کردنی نیست. مانند:
ز در درآ و شبستان ما منور کن

هوای مجلس روحانیان معطر کن

(حافظ)

فعل‌های امر منور کن و معطرکن مرکب هستند و جزء اول فعل نمی‌تواند مفعول باشد و گاهی میان جزء اول و دوم فعل فاصله می‌افتد مانند:

سالها، دل طلب جام جم از ما می‌کرد

و آنچه خود داشت زیبگانه تمنأ می‌کرد

(حافظ)

که (طلب می‌کرد) فعل مرکب است و میان هر دو جزء آن فاصله افتاده است.

۲- ممکن است در زبان عربی فعل، دارای دو یا سه مفعول باشد که در آن صورت مفعول دوم و سوم نقش ویژه‌ای در ترجمه دارند مانند: «هُوَ سَمَّاكُمْ الْمُسْلِمِينَ» (او - ابراهیم (ع) - شما را مسلمان نامید)

(قرآن کریم) که سَمَى فعل دو مفعولی است که مفعول اول آن (كُم) و مفعول دوم آن (المسلمین) است و در ترجمه به زبان فارسی (شما) مفعول و (مسلمان) تمیز است مانند:

چو باد، عزم سر کوی یار خواهم کرد

نفس به بوی خوشش مشکبار خواهم کرد

(حافظ)

(نفس) مفعول و (مشکبار) تمیز است.

ضمناً تمیز در زبان عربی و فارسی تعریف مخصوص به خود را دارد.

و در آیه مبارکه «يُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ» («خداوند» ایشان را کتاب و حکمت می‌آموزد) (قرآن کریم) (هم - کتاب) به ترتیب مفعول اول و دوم می‌باشند که در ترجمه به زبان فارسی، را به معنی حرف اضافه (به) و (ایشان) متمم و (کتاب) مفعول است. و در جمله (أَرَى اللَّهَ الْعِبَادَ أَيُّوبَ صَابِرًا) که به ترتیب (العباد - أيوب و صابراً) مفعول اول و دوم و سوم هستند، و در ترجمه به فارسی نقش آنها چنین است:

(خداوند به بندگان نشان داد که ایوب صابر است) که (بندگان) متمم

و (ایوب) مسند الیه و (صابر) مسند است، و ممکن است جمله چنین

ترجمه شود: (خداوند صبر ایوب را به بندگان نشان داد) که (صبر)

مفعول و (ایوب) مضاف الیه و (بندگان) متمم است ولی از سیاق جمله

عربی این ترجمه استنباط نمی‌شود.

۳- ممکن است مفعول، جمله باشد که در آن صورت نصب آن

محلّی است مانند:

«وَقَالُوا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَذْهَبَ عَنَّا الْحَزْنَ» (قرآن کریم) (و گفتند: حمد

خدا را که اندوه ما ببرد) که جمله‌های پس از قالوا مفعول و محلاً

منصوبند.

در فارسی مانند:

گفتم «غم تو دارم» گفتا «غمت سرآید» گفتم که «ماه من شو» گفتا

«اگر برآید».

(حافظ)

گفتند: جهان ما آیا به تو می‌سازد

گفتم: که نمی‌سازد گفتند: که بر هم زن

(اقبال لاهوری)

۴- فعلی که از آن اسم مفعول ساخته می‌شود، فعل متعدی است و

به کار بردن مفعول برای آن درست است مانند: «و إذا سألک عبادی

عنی فآتی قریب» که سأل (فعل) و (ک) مفعول و منصوب محلّی است.

ولی در ترجمه به فارسی معنی آن چنین است: (و هرگاه بندگانم از تو

دریاره من بپرسند (به آنان بگو) من (به آنان) نزدیکم) در این صورت، تو

متمم است و ممکن است این شبهه پیش آید که (سأل) فعل لازم است

در حالی که در آیه مذکوره، لازم نیست پس برای تشخیص مفعول نباید

تنها به قاعده زبان فارسی تکیه شود.

ادامه دارد